بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

پس از پرداختن به مباحث احكام تعليم موارد وجوب يا استحباب تعليم را ذكر كرديم گفتيم فروعي مطرح هست كه بايد وضعيت آن مشخص شود در فرع اول بعد از بررسي ادله وجوب تعليم به مواردي رسيديم كه تعليم واجب یا مستحب است در اولين فرض سؤال می‌شود در جايي كه تعليم واجب است آيا وجوب تعبدي است يا توصلی؟ ادله‌ای وجود دارد كه ممكن است از آن تعبديت استظهار بشود اولاً هرگاه شك بكنيم در اينكه آيا تكليفي –چه واجب یا مستحب- تعبدي است يا توصلی؟ اطلاق دليل اقتضاء توصلی بودن می‌كند و این‌که قصد قربت در آن شرط نيست اما حمل تکلیف بر تعبدیت دليل خاص می‌خواهد. بر اساس قاعده كلي در اين بحث مواجه با رواياتي هستيم كه تأكيد دارند اخلاص شرط است؛

# ادله روایی باب تعليم

البته اين مجموع روايات در تعلم و طلب علم بود كه در بحار و علم و حكمت آمده بود اما رواياتي كه می‌شود در تعليم به آن تمسک کرد؛

## روایت اول

در كتاب علم و حكمت آقاي ری‌شهری صفحه 234 روايت 910 در فصل سوم آداب تعلم را آورد و اولين ادب را اخلاص ذكر كرده و گفته: از پیامبر اکرم (ص)«**مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ لِيُعَلِّمَهُ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ سَبْعِينَ نَبِيّا**»[[1]](#footnote-1)

البته درباره «**ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**» دو احتمال وجود دارد:

1. «**مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ لِيُعَلِّمَهُ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**» مفعول له است اگر «**ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**» متعلق به ليعلمه باشد دليل بحث ما به حساب می‌آيد که «**لِيُعَلِّمَهُ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**» قيد براي تعليم به حساب می‌آيد؛
2. اما احتمال دارد كه «**ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ**» قید برای تعلم باشد كه آن‌وقت شامل تعلم می‌شود.

سؤال: مفعول به نزدیک‌ترینش برمی‌گردد؟

 جواب:

* در اين موارد بين دو امر تعارضي هست كه از يك طرف بازگشت آن به مورد نزدیک‌تر ترجيحي دارد اما از طرف ديگر چون محور جمله تعلم هست و ليعلمه ادامه آن و فرع بر آن هست گاهي ازنظر ادبي دو سه جمله هست كه با واو عطف و مانند آن آمده كه در آنجا به آخري برمی‌گردد اما در جاهايي كه حالت عطف ندارد و يك جمله است بعيد نيست كه بگوييم محور همان كلمه اول است بنابراين خالي از اجمال نيست؛
* علاوه بر اين جواب ديگري هم دارد كه در مورد آن بحث می‌كنم.

## روایت دوم

در روايت 919 که در کافی هم آمده امام صادق علیه‌السلام می‌فرمايد: - فكر می‌كنم سندش هم معتبر است- «**مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً**»[[2]](#footnote-2) در اينجا لله از مواردی است که به همه اینها و قطعاً به علم می‌خورد. اين بحثي در اصول داشت که استثناء عقيب جمله متعدده به جمله آخر می‌خورد يا به بقيه؟ كه گفتیم اختصاص به استثناء عقيب جمل متعدده ندارد در خيلي از قيود ديگر همين بحث وجود دارد به‌هرحال در اينجا لله كنار علم است و قدر متيقن به علم می‌خورد «**مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيما**»

###  تعبدی‌بودن

بنابراين طبق اطلاقي كه در اصول بود گر چه اصل توصلی بودن تكاليف است اما ممكن است به دليلي گفته شود تعلم و تعليم تعبدي است مثلاً در نماز و مانند آن وقتي كه اجزاء و شرايط نماز را ذكر می‌كنند اولين شرط قربت است در همان‌جا گفته می‌شود كه اين مطلب دليل می‌خواهد در جواب مثلاً می‌گويند: «**أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي‏**»(طه/14) روايات و آياتي نشان می‌دهد اين عمل بايد براي خدا باشد يا آنجا كه يك حكم كلي درست می‌شود و می‌گويد كه عبادت و هر چه به عنوان عبادت تلقي می‌شود قوام آن بايد با قصد قربت باشد در آنجا دليل داريم در اينجا هم گفته شده كه گر چه قاعده اولیه اصولي توصلی بودن است اما مجموعه‌ای از 10-20 روايات می‌گويد كه تعلم و تعلیم امري تعبدي است و اگر براي غير خدا بود وعده عقاب می‌دهد و مواخذه دارد.

##  بررسی دلالی و سندی روایات

همه رواياتي كه مطرح شد از بحارالانوار جلد دوم صفحه 29 بود یک بابی است که 60-70 روایت دارد ما 10-20 روایت آوردیم كه «**مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُرَئِّسُوهُ وَ يُعَظِّمُوهُ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**»[[3]](#footnote-3) انواع قصدهای غير قربي را مطرح می‌كند و وعده عقاب می‌دهد.

این روایت در بحار حدیث 29 حدیث 11 است **احمد بن محمد عن ابیه عن ابن غلوی عن ابی جمیعا عن سعد عن قاسم بن محمد عن حفص... قال ابوعبدالله علیه السلام «مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً**».

مجموعه اين روايات مورد استشهاد قرار گرفته بود براي اينكه اين عمل عبادي است. آيا می‌شود به اين روايات استناد كرد يا نه و اگر می‌شود دلالت دارد يا نه؟ و اگر دلالت دارد محدوه دلالت آن تا كجا است؟ اين دو سه سؤال بايد پيرامون اين روايات مطرح شود.

به لحاظ سندي مجموع 20-30 روايت، سند بعضي از آنها معتبر است گر چه اگر سند هیچ‌کدام هم معتبر نباشد باقاعده‌ای می‌شود به اينها اعتماد كرد؛ قبلاً گفتيم كه قاعده تسامح در ادله سنن را به معنايی كه در اصول گفته شده قبول نداريم، آن روايات دلالت بر توثيق سندي ندارد كه بگويد اگر سند هم درست نبود روايت را بپذير، اما قاعده ديگري كه سيره عقلا هم بر آن است و ادعای ما این است که سیره عقلا بر حجیت روایت است در جایی که مجموعه‌ای از روايات مضموني را افاده بكنند كه آن مضمون امري خلاف عقل و آيات و روايات نباشد و از مسائل اختلافي بين مذاهب نباشد و از اموري نباشد كه در اختلاف اديان مظان جعل و دس است، ولو همه اينها سند نداشته باشند ولي با هفت هشت شرط جمع آنها می‌تواند وثوقي داشته باشد به‌خصوص در جاهاي كه بحث‌های استحبابي را بياورد. در الزاميات ترديد هست اما اگر در مستحبات بيايد ترديدي در آن نيست از اين جهت در صورتی که مضمون واحدی داشته باشند می‌توان مجموع اين بيست سي روايت را پذيرفت قیود آن را عرض کردیم. البته برخي از روايات سند معتبر هم دارد پس از نظر سند و اعتماد به اين روايات مشكلي نيست.

###  تقسیم روایات

#### تقسیم اول

اين روايات از يك نظر به دو دسته تقسيم می‌شوند:

##### مربوط به تعلم

##### مربوط به تعلیم

عمده روايات مربوط به تعلم بودند که می‌گفت باید برای خدا باشد و اگر برای خدا نباشد عقاب دارد. اکثریت قاطع این روایات در گروه اول قرار می‌گیرد یعنی مربوط به تعلم است.

 گروه دوم چند روايت هست كه از كتاب علم و حكمت و برخي از بحار كه در كافي هم نقل شده است بخش عمده اینها در تعلم است و در تعلیم یکی دو تا است كه سند يكي از آنها معتبر نيست و ديگري كه از بحار نقل شده بود که دارد عن سعد عن قاسم بن محمد عن منقري عن حفص در یکی از اینها و يا هر دو اختلاف رجالي هست و لذا در صحت سند آن ترديد دارم. عمده اين روايات درباره تعلم است و درباره تعليم اين دو روايت است. پس درباره تعليم اگر سند درست نباشد مشخصاً آن قاعده نيست چون ما كثرت روايات را در تعلیم نداريم بلکه در تعلم داریم و از اين جهت به دو دسته تقسيم می‌شود كه در تعليم روايات زيادي نداريم.

 سؤال: به هر جهت هر دو در يك راستا هست تعليم و تعلم در يك راستا هستند؟

 ما روش فقهي بحث می‌كنيم و نمی‌توانیم بگوييم هر دو در يك راستا هستند بالاخره تعلم يك چيزي است و تعليم چيز ديگري، شايد هم حكمتي در كار است كه آن را عبادي كرده و اين را توصلی، ما بايد روي ميزان و روش اصولي جلو برويم. اين دو باب است و در تعلم داستان از آن قرار است كه هم سند برخي از روايات معتبر است و هم جمع آنها را می‌توان مورد اعتماد قرار داد؛ اما در تعليم كثرت به آن شكل وجود ندارد و از نظر سندي هم يك روايت است كه بايد در آن دقت بكنيم فکر می‌کنم از نظر سندي بی‌اشکال نيست و يكي از اين دو توثيق تامي ندارد و نمی‌توان اعتماد كرد البته بايد مراجعه مجددي داشته باشيم.

#### تقسیم دوم:

تقسیم روایات به دو دسته:

##### امر به قصد قربت

##### وعده ثواب برای اخلاص

از يك جهت روايات دو دسته می‌شوند اين روايات از منظر ديگر تقسيم ديگري می‌شوند و گروهي قصد قربت را امر می‌كنند که اگر قصد قربت نكند و اغراض دنيوي و مادي و غير الهي را در كار خود دخالت دهد وعده عقاب و عذاب می‌دهند در برخي صرف ترغيب به قصد قربت نيست بلكه وعيد نسبت به عدم قصد قربت و اغراض مادي است اما تعدادي از اين روايات فقط براي اخلاص وعده ثواب می‌دهد.

دو سه روايت كه در باب تعليم است این‌طور است نسبت به آن سوي قضيه وعيدي نيست، بلكه وعد است نسبت به اينكه اين كار انجام شود مثلاً می‌گويد: «**مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيما**» نسبت به آن‌طرف چيزي نگفته برخلاف آن رواياتي است كه می‌گفت «**لِيُمَارِيَ أَوْ يُبَاهِيَ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**» اين دو لحن است.

#### جمع‌بندی

پس از اين جهت هم روايات به اين شكل تقسيم می‌شوند. پس:

**اولاً:** روايات به دو دسته تقسيم می‌شوند كه بخشي مربوط به تعلم است و بخشي مربوط به تعليم است و رواياتي مربوط به تعليم كم هستند و سند آن هم محل خدشه است كه به احتمال بسيار قوي روايت اول سند ندارد و روايت دوم ضعيف است؛

**ثانیاً:** اين رويات از لحاظ اينكه صرفاً ترغيب به اخلاص می‌كنند يا وعده عقابي نسبت به ریا می‌دهد دو قسم می‌شود و روايات مربوط به تعليم معمولاً از قسم اول است و فقط وعده ثوابي براي قصد قربت داده‌اند اما وعيدي براي عدم قصد قربت در تعليم نيست، ولي در تعلم هست.

### نتیجه بررسی سندی و دلالی روایات در باب تعلم

از این دو مطلب نتیجه می‌گیریم كه در باب تعلم هم سند روايات و هم دلالت آن تام است چون تعبدي است و براي كسي كه قصد قربت نداشته باشد وعده عذاب می‌دهد؛ مثل اينكه اگر كسي در نماز قصد ريا بكند گناه كرده و نماز او باطل است و مصداق عبادت خدا نيست، اما رواياتي كه در تعليم آمده مواجه با دو مشكل است؛ اولاً: سنداً تام نيست و ثانياً: دلالت بر اشتراط قصد قربت نمی‌کند تا تعبدي بودن تعليم را افاده بكند، بلكه ثوابي را براي قصد قربت می‌دهد و ما كثيري از توصلیات داريم كه بدون قصد قربت هم مصداق اطاعت از خدا است و امر را انجام داده و تكليف از او ساقط شده منتهي اگر قصد قربت كند خدا ثواب اضافه به او می‌دهد. خيلي از واجبات توصلی این‌طور است مثلاً در دفن ميت اگر دليلي ثوابي براي آن ذكر بكند به این معنا نیست که يك عبادت است و با توصلی بودن هم جمع است، اگر دليل بگويد كه بدون قصد قربت عبادت نكردي و معصيت كردي آن‌وقت تعبدي به شمار می‌آيد. در باب تعليم اين بيان را نداريم، اما در تعلم داريم.

## نتیجه بررسی ادله باب تعلم و تعلیم

بنابراين با توجه به اينكه قلمروهاي جديدی هستند هميشه بايد يك عصاي احتياط در دست انسان باشد مانند باب صلاة نيست كه قرن‌ها تفكيك شده باشد کار جدیدی است و تا آنجايي كه ما در مظان آن تفحص كرديم روايات از اين دو جهت تقسيم می‌شود و نتيجه تقسیم‌ها اين است كه:

* در تعليم، احتمالاً هم دليل تام سندي وجود نداشته باشد و هم اينكه مضمون روايتي كه درباره تعليم است افاده تعبدي بودن نمی‌کند و فقط وعده ثوابي براي اين كار می‌دهد كه اين در همه توصلیات هم ممكن است؛
* اما در تعلم به نظر می‌آيد سند و دلالت تمام است براي اينكه وقتي وعده عقاب می‌دهد و ارزش تعلم و مصداق امر بودن تعلم را مشروط به این می‌کند که اگر می‌خواهد امر خدا را اطاعت بكند بايد قصد الهي بكند يعني تعلم مثل نماز است فقط ما در تعلم می‌پذيريم كه تعبدي است اما نه تعلم همه علوم، بلکه منظور تعلم علوم ديني است.

##  منظور از «علم» در ادله روایی

قدر متيقن آن است که يا انصراف دارد يا مقيد دارد كه منظور از علم در اين روايات و احاديث همان علم ديني است -علم ديني به معناي خاص خود- نه هر علمي كه با قصد قربت ثواب داشته باشد اين در تعلم است. پس علوم ديني به معناي خاص تعبدي می‌شود و اين تكليف را دشوار می‌كند يعني به‌هرحال تعلم علوم دیني بايد با نوعي قصد قربت باشد و بدون آن مصداق عبادت خدا نيست و شكل عبادت پیدا می‌کند؛ اما ساير علوم حتي علومي كه با عناوين ثانوي واجب شده مشمول اين روايات نمی‌شوند و متقوم به قصد قربت نيست. پس تعلم علوم ديني به معنای خاص تعبدي است اما تعلم ساير علوم ولو با عناوین ثانوي واجب شده باشند تعبدي نيست و اطلاقی که این روایات آنجا را بگیرد ندارد.

## مناقشات

دو مدعا برای ما به دست آمد یکی در حوزه تعلم است که می‌گوییم تعلم علوم دینی تعبدی است اما تعلم سایر علوم ولو با عناوین ثانوی واجب و مستحب بشود، تعبدی نیست. براي تعليم هم مطلقاً دليلي نداريم كه تعبدي باشد اما هر دو سوي اين مدعا مناقشاتي دارد كه بررسي می‌كنيم. در طرف تعلم حداقل دو مناقشه وجود دارد:

### مناقشه اول

يك مناقشه اين است كه در يكي از رواياتي كه مورد استدلال ما بود كتاب علم باب 9 ج 2 بحار ص 30 روايت 13 كه از معانی الاخبار نقل شده ابن عبدوس عن ابن قطيبه عن همدان بن سليمان عن ابن هروي -همان اباصالح هروي- قال سمعت عن علي بن موسی‌الرضا عليه السلام يقول «**رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رُوِيَ لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيُقْبِلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ ع صَدَقَ جَدِّي ع أَ فَتَدْرِي مَنِ السُّفَهَاءُ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هُمْ قُصَّاصُ مُخَالِفِينَا وَ تَدْرِي مَنِ الْعُلَمَاءُ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ ع الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَ مَوَدَّتَهُم**‏» بعد پرسيدند می‌دانيد منظور از «**لِيُقْبِلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ**» چيست؟ گفتم نه. فرمودند: «**وَ اللَّهِ بِذَلِكَ ادِّعَاءَ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا**».[[4]](#footnote-4)

#### بررسی روایت

اين روايت درواقع می‌گويد كه منظور از ليماري بذلك اين است كه خود را در مقابل مخالفين ما خوب نشان دهد و خودنمايي كند و مباهات به علما «**لِيُقْبِلَ بِوُجُوهِ النَّاسِ**» يعني ادعای امامت كه اگر به اين معنا باشد كاري به قصد قربت يا عدم قصد قربت نيست بلکه جمله امام صادق علیه السلام را معنا می‌كند، اگر اين باشد قصد قربتي كه در نماز مطرح است نيست بلکه يك بعد اعتقادي مذهبي سياسي اجتماعي پيدا می‌كند نه بعد عبادي به آن معنا.

### پاسخ مناقشه اول

اين مناقشه به اين شكل قابل پاسخ است كه روايت نمی‌خواهد معناي آن را منحصر در این بكند در ظاهر به يكي از مصادیق تطبيق می‌دهد منتهي مصداق بارز خيلي حساس را ذكر می‌كند روايات در حد استفاضه بود كه «**مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُرَئِّسُوهُ وَ يُعَظِّمُوهُ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**».

اين روايت نمی‌خواهد آنها را تقييد بزند يا معناي حصري بكند بلكه مصداق بارز يا برجسته‌اش را می‌گويد، نظير رواياتي است كه ذيل آيات قرآن آمده كه از باب تطبيق است نه تفسير و الا به ذهن نمی‌آید كه اطلاق روایات با اين از كار بيفتد. فلسفه‌ رواياتي كه می‌گويد كه شأن علوم دینی اين است که فقط بايد براي خدا باشد و اگر براي غير خدا باشد عذاب دارد اين است كه خدا براي تعلم علم دين ارزشي قائل شده كه نمی‌خواهد در حد ساير امور تنزل پيدا كند و ابزاري براي دنيا و اهداف غير الهي قرار گيرد.

شبيه اين مورد الي ماشاءالله در روايات داريم روايتي كه تطبيقات قرآن را ذيل آيات قرآن بيان می‌كند يا ذيل روايات ائمه اطهار آن را معنا می‌كند.

به نظر می‌آید این مناقشه قابل جواب است و می‌شود از روایات همان مدعا را برداشت کرد که تعلم به نحوی امر عبادی و تعبدی است.

###  مناقشه دوم

مناقشه دوم معارضي است كه براي اين روايت وجود دارد در صفحه 259 بعد از اينكه رواياتي را درباره اخلاص ذكر كرده عبارت خود كتاب این‌طور است كه «**نقلت بعض الاحاديث في مقابل احاديث هذا الباب و كذلك احاديث باب الاول من آداب التعلم التي تأكد الاخلاص في النية و اجتناب التعلم بدافع غير الهيه و يبدع عنها معارضه لهذه الحاديث**» روايتي كه معارض با گروهي است كه می‌گويد اگر براي غير خدا بود «**فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**»[[5]](#footnote-5) و وعده هاي عذابي كه ذكر كردند.

 روايت 1061 در صفحه 259 كه در منيه المريد هم هست «**من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتي ياتي عليه علم فيكون لله فمن طلب العلم لله فهو كصائم نهاره و قائم ليله...**»

 روايت 1062 در همين صفحه كه از پيامبر اكرم (صل الله عليه و آله و سلم) است كه فرمودند: «**ان الرجل ليطلب العلم و ما يريد الله فما يزال به العلم حتي يجعله لله عزوجل**» اين ممارست می‌كند و نور اين علم كه در اينجا منظور علم ديني و الهي است تأثير می‌گذارد و او را به مسير خدا می‌كشاند.

 روايت 1063 كه از شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد است در جلد بيستم جلد آخر شرح ابن ابی الحديد يك سري كلمات ديگر كه در نهج‌البلاغه نيست را جمع‌آوری كرده است «**تعلموا العلم و لو لغير الله فإنه سيصير لله‏**»[[6]](#footnote-6)

### پاسخ مناقشه دوم

**اولاً:** هيچ كدام از روایات سند معتبري ندارد و در حد استفاضه هم نيست اين جواب اول است كه در مقام تعارض اينها سندي ندارند كه بتوانند مقابل گروه عظيمي از روايات كه داراي سند هم بودند خدشه‌ای وارد كنند.

**ثانياً:** دو روايت اول جهالت توصيفي است یعنی نمی‌خواهد بگوید این کار را بکنید، می‌گوید اگر كسي چنين كاري بكند ولو اينكه اقدام او بد است ولي عاقبت ‌بخیر می‌شود اين امر واقع را بيان می‌كند نه اينكه دستوري بدهد البته ممكن است كسي اين جواب را بدهد كه روايت سوم داراي امر است «**تعلموا العلم و لو لغير الله**» و نيز درباره روايات قبلي در بحث‌های سابق در فقه و تربيت گفتيم كه بيان مصالح و مفاسد در امر شارع يك شيوه بياني براي امرونهی است.

اما وقتي می‌گويد كه «**قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْن**‏»[[7]](#footnote-7) به دو شکل می‌شود معنا كرد و كاري به تشريعي و تعبدي ندارد گاهي می‌گوييم كه بيان اين امر واقع يك تعبير و شيوه بياني است براي اين كه امر بكند، مثل این كه به جاي اغسل می‌گويد يغسل و فعل مضارع می‌آورد گاهي هم به جاي اينكه امر صريح بياورد حكمت آن را بيان می‌كند پس وقتي می‌گويد «**الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ المُؤْمِن‏**‏»[[8]](#footnote-8) امر می‌کند و وجوب آن را بيان می‌كند.

 سؤال: در امور مستحبي هم اين طور هست؟

 جواب: در آنجا قرايني پيدا می‌كنيم بله اصل در همه اينها وجوب است منتهي آنجا قرينه داريم كه مستحب است.

#### جمع‌بندی

جواب اول اين بود كه سند ندارد و جواب دوم اين كه امر نيست گزاره امر واقع است و توصيفي است نه دستوري، ممكن هست بگوييم حديث سوم دستوري است و دو روايت قبلي كه توصيفي است شيوه‌ و کنایه براي بيان امری است.

#### اشکالات

سؤال: در ماده امر و صيغه امر گفته بوديم كه اصل وجوب است؟

 جواب: آن‌هایی هم كه به داعي امر می‌آيند همین‌طور هستند يغسل يا يغتسل فعل مضارع است اما چون به داعي امر است اصل وجوب است و هر چيزي كه به اين داعي باشد برای همین است اما می‌شود مجدداً به اين جواب‌هایی كه داده می‌شود برگشت و اشكال كرد؛

##### اشكال اول

اشكال اول اين است كه:

اگر اين روايات به‌تنهایی بود می‌شد استفاده بكنيم كه اگر براي غير خدا هم باشد مطلوب است و مصداق اطاعت از خدا است چون عاقبت آن به خیر است اما وقتي كه اين روايات در مقام معارضه با آنها قرار می‌گيرد در مقام جمع این‌گونه معنا می‌كنيم؛ زماني كه يك روايت تنها است يك ظهوري دارد ولي وقتي اين روايت در مقابل روايات ديگر قرار بگیرد ذهن عرفي اينها را باهم جمع می‌كند يعني معناي اين را عوض می‌كند.

##### پاسخ اول

دو احتمال در مورد رواياتي كه بيان توصيفي دارد وجود دارد:

* اولاً بگوییم بيان امر واقع است یا بگوييم مصلحت يك امر واقع را ذكر می‌كند و در بيان تشريع نيست؛
* ثانیاً در مقام تشريع است و ظاهر اين است كه بگوييم امام از موضع تشريع بيان می‌كند و داعي امر دارد؛ اين زماني است كه روايت تنها باشد ولی زماني كه اين روايت را در مقابل روايت قبلي قرار می‌دهيم ذهن از معناي كنايي توصيفي به داعي دستوري به همان معناي اوليه خود برمی‌گردد كه ظاهر اين است كه بيان امر واقع می‌كند و امرونهی در آن نيست.

بنابراين این‌گونه جواب می‌دهيم كه اگر اين روايت تنها بود آن را حمل بر امر می‌كرديم اما زماني كه در مقابل آن روايات قرار می‌گيرد با تأكيداتي كه آن روايات دارند که «**فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار**» و با اين غلاظ و شدادي كه بيان می‌كنند اين طرف می‌گويد كه اطاعت نمی‌کند ولي در مسيري رفته است كه به جاي خوبي می‌انجامد و اين کاملاً در توصیف عاقبت یک امر ممحض می‌شود و نظير اين گاهی داريم كه امام به شخصي كه گناه‌کار بوده می‌گويد عاقبت او خوب است، اما به آن معنا نيست كه گناه اين فرد مطلوب است مانند سيد حميري كه مبتلا به گناهي بود ولي جبران كرد و در لحظات آخر حتي اثرات گناه هم از بين رفت. با ملاحظه آنها اين هم حمل بر بيان واقع می‌شود نه بيان دستوري و اينكه حمل بر داعي دستور و امرونهی کنیم، درست نيست بلکه بيان امر واقع است با ملاحظه اين «**تعلموا العلم و لو لغير الله**» هم همین‌گونه معنا می‌شود و تعلموا امر تشريعي نيست بلکه براي تأکید به ارزش علم امري را آورده نه اينكه می‌خواهد تشريع بكند و بگويد «**ولو لغير الله**» يك امر است.

درواقع رواياتي كه توصيفي بود حمل بر معناي حقيقی خود می‌شوند نه به داعي امر و امري كه اينجا آمده حمل بر بيان واقع می‌شود نه امر تشريعي، با ملاحظه روايات بايد آن را حمل بر اين معنا كرد. پس زماني كه روايات کثیر را در طرف مقابل می‌بينيم عرفاً می‌گويند آن توصيفات فقط يك توصيف است و اين دستور هم امر به داعي توصيف است و به سرانجام نيك می‌رسد. البته اگر اين روايت تنها بود و معارضي نداشت به اين معنا بود اما در مقام معارضه جمع به اين است كه ‌این‌طور معنا بكنيم.

##### پاسخ دوم

جواب ديگر اين كه يك بحث مفصلي داشتيم كه آيا بيان مصالح در همه‌جا حمل بر اين می‌شود كه به داعي امر است يا نه؟

آنجا به چند قسم تقسيم می‌كرديم كه بيان عقاب و ثواب است كه قطعاً امرونهی را بيان می‌كند و گاهي بيان مصالح معنوي است كه آن هم يك قسم است؛ گاهي بيان يك مصلحت دنيوي است مانند «**قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْن**‏» همه‌جا از بيان مصالح آن امر بيرون نمی‌آيد اما در اينجا ظاهراً اين حرف جريان ندارد چون مصلحت اخروي را بيان می‌كند و لذا اگر در اينجا معارضه‌ای نبود از اينها استفاده می‌كرديم كه توصلی است و تعبدي نيست اما در مقام معارضه اين بر بيان امر واقع حمل می‌شود نه امر تشريعي.

#### جمع‌بندی

بنابراين:

در تعلم اين مناقشات قابل جواب هست و تعلم علوم ديني كه با عنوان اولي مطلوب است يك امر تعبدي است اما ساير اقسام نيست و اين يك مقدار كار را مشكل می‌كند؛ و نوعی عبادت است.

اما در تعليم دليل تامي نداريم. در باب تعليم به دو شکل می‌شود استدلال كرد براي اينكه تعبدي است:

* يك استدلال اين كه به روايات خاص تمسك بكنيم كه ما براي اين دو جواب آورديم؛

**اولاً:** روايت داراي سند تام نيست؛

**ثانياً:** اينكه دلالت آن هم وعده عقاب بر ترك قربت نمی‌دهد بلكه ثواب را ذكر می‌كند كه منافاتي با توصلی بودن و ملازمه‌ای با تعبدي بودن ندارد، بلكه اين بياني كه در باب تعليم است با توصلی بودن هم جمع می‌شود؛

* دليل دوم اين است كه كسي تنقيح مناط بكند و بگويد زماني كه تعلم با آن روايات كثيره امري عبادي و تعبدي شد در ارتكاز ما فرقي ميان تعليم و تعلم نيست؛ وقتي كه تعلم علوم الهي و احاديث و قرآن و معارف دينی تعبدي شد و بايد با قصد قربت باشد و الا مصداق عبادت نیست، تعليم آن هم به همين شكل است وقتي كه می‌گويد كه تعلم امري عبادي است و قصد قربت می‌خواهد و اگر قصد قربت نداشته باشد «**فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ**» اما تعليم آن مانعي ندارد و توصلی است ممكن است كسي بگويد اين مقدار تنقيح مناط می‌شود و اولويتي در اينجا نيست كه بگوييم چون تعلم این‌طور بود تعليم هم بالاولویه این‌طور هست، اما ممكن است تنقيح مناط ادعا بشود.

اثبات اين تنقيح مناط هم بر مدعي هست، چون مرز بين تنقيح مناط و قياس يك مرز ظريفي هست، تسري يك حكم از يك مورد به مورد ديگر وقتي از قياس بيرون می‌آيد و تنقيح مناط می‌شود كه دو ملاك داشته باشد: يكي اينكه ما راز حكم را به عنوان علت پيدا بكنيم نه به عنوان حكمت و اطمينان داشته باشيم كه علت است و الا اگر ظني باشد يا حالت حكمت داشته باشد، قياس می‌شود و مرز بين تنقيح مناط و قياس هم در جاهايی استظهارات و برداشتهاي شخصي می‌شود كه حالت‌های روان شاختی هم مؤثر است. البته شواهد و قراين موضوعي هم وجود دارد ولي يك قسمت از آن امور نفسي فقيه است كه تعيين تكليف می‌كند.

 اين بايد در جاهاي مختلف از فلسفه فقه بحث شود در فقه در بسياري از موارد امور ذاتي و نفسي فقيه تأثير دارد البته با درجات متفاوت گر چه شواهد موضوعيه خيلي مهم است و بايد به آنها توجه كرد ولي اموری است كه خواه يا نا خواه حالت استظهاري پيدا می‌كند استظهارتي كه كمتر به شواهد مستند است ولي درهرحال در اينجا اگر كسي بخواهد اطمينان پيدا كند كه تعلم كه اين طور شد تعليم هم اين طور است اين يك امر مشكلي است و می‌شود شواهدي را در مقابل آن آورد كه وظيفه خود فرد است در تعليم اگر ياد گرفته تا ياد بدهد و پولي بگيرد يا براي غير خدا باشد مانعي ندارد اصل اين است كه منتشر شود، اما در تعلم قصد دیگری شرط است كه تفاوت‌هایی به ذهن می‌آيد كه نمی‌گذارد انسان مطمئن شود كه اينها هيچ فرقي باهم ندارند. از اين بحث نتيجه می‌گيريم كه ما در حوزه علوم ديني و معارف الهي تعلم را تعبدي می‌دانيم اما تعليم را تعبدي نمی‌دانیم كه ادامه اين بحث در جلسه آينده انشاالله؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

1. **- مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، النص، ص: 136.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 27.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 31.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 30.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 38.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج‏20، ص: 267.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏10، ص: 99.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏79، ص: 303.** [↑](#footnote-ref-8)